

الثاني أن تكون حرف تعريف

و هي نوعان و عهديه و جنسية و كل منهما ثلاثة أقسام

طرح بحث: بحث در وجوه استعمالی ال بود که گفته شد بر سه وجه استعمال می شود که وجه اول موصوله بود و خوانده شد و حال وجه دوم را که ال تعریف است آغاز می نمایم

فالعهدية مصحوبها

معهوداً ذكراً

نحو: فيها مصباحٌ، المصباحُ في زجاجةٍ، الزجاجةُ كأنها كوكبٌ دريٌّ (النور/٣٥) و عبرةٌ هذه: أن يسدَّ الضمير مسدّها مع مصحوبها

ملاك تشخيص این قسم

و عبرةٌ هذه: أن يسدَّ الضمير مسدّها مع مصحوبها

خ: عبرةٌ: ای علامه هذه

توضیح: ملاک این نوع {ال} این است که بتوان به جای آن و مدخولش، ضمیر قرار داد بدون اینکه خللی در کلام ایجاد شود

أو معهوداً ذهنيّاً

(نحو: إذ يبأيغونك تحت الشجرة) (الفتح/١٨)

توضیح شاهد

ص: هم خداوند (متکلم) و هم مخاطب می‌دانند آن درختی که در زیر آن بیعت واقع شد کدام است و آن شجره سمره بود که در تحت آن بیعت رضوان واقع شد

أو معهوداً حضورياً

(نحو: اليوم أكملت لكم دينكم) (المائدة/٣)

مراد از معهود حضوری

خ: هو ما يعرفه المتكلم و مخاطب هر دو آن را در ذهن دارند ولی نه در نزد آنها حاضر است و نه ذکرى از آن به میان آمده است

ص: منظور از اليوم همان روز حاضر در زمان نزول بوده که روز غدیر است

نکته از النحو الوافی ج 1 ص 384

غالباً ال عهد حضوری بعد از اسماء اشاره مانند هذا الرجل یا بعد از اى ندائیه مانند یا ايها الرجل واقع می گردد

إمّا لاستغراق الأفراد

و هي التي تخلفها {كل} حقيقة

ص: نشانه آن این است که بتوان کلمه {کل} را حقیقتاً به جایش گذاشت و مجاز نیز نباشد، علامت دیگر که در متن نیست، صحیح بودن مستثنی منه قرار گرفتن آن است زیرا مستثنی منه همواره عامّ است

(نحو: إن الإنسان لفي خسر إلا الذين آمنوا) (العصر/٣ و ٢)

أو لاستغراق خصائص الأفراد

توضیح: استغراق خصائص أو خصیصه الافراد؛ یعنی یا

دلالت بر شمول نسبت به تمام خصائص تمام افراد مدخول را دارد مانند: انت الرجل یعنی تو یک نفر تمام خصائص نیک تمام مردان را دارا هستی

یا دلالت بر شمول نسبت به یک خصیصه در تمام افراد را دارد مانند: انت الرجل علماً: یعنی تو علم تمام مردان را دارا هستی

اسم دیگر: خطیب: به الف و لام، لام کمالیه نیز می گویند

غرض از استعمال این قسم: خطیب به نقل از سیوطی در جمع الهوامع: به غرض مبالغه در مدح یا ذم

علامت: و هي التي تخلفها {كل} مجازاً

نحو: زيد الرجل علماً، أي: الكامل في هذه الصفة

مثال دیگر از کتاب معنی اللیب: و نحو: ذالك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين بقره/2

توضیح از دسوقی: یعنی این کتاب کل کتاب است از این جهت که هدایت افزایی تمام کتب را یکجا دارد

و الجنسية

أو لتعريف الماهية

و هي التي لاتخلفها {كل} لا حقيقة و لا مجازاً

(نحو قوله تعالى: و جعلنا من الماء كل شيء حي) (الانبیاء/٣٠)

و قول الإمام الحسن المجتبی (عليه السلام): اللوم، أن لا تشكر النعمة

مثال های دیگر از معنی اللیب: والله لا تزوج النساء و الله لا البس الثياب

چون که ال در این دو مثال برای تعریف ماهیت است با انجام یک فرد حث قسم محقق می شود زیرا ماهیت با انجام یکی از افرادش محقق میگردد و شخص قسم به ترک ماهیت خورده بود

ماهیت بر سه قسم است

یا ماهیت لابشرط است یعنی ذهنی محض است که امیر از آن تعبیر به ماهیت من حیث هی کرده است مانند الرجل خیر من المرأة

یا ماهیت بشرط شیء است یعنی ماهیت در ضمن افراد که حمل محمول بر آن حمل شایع صناعی می گردد مانند: و جعلنا من الماء كل شيء حي و مانند: الانسان حیوان ناطق

یا ماهیت بشرط لا است یعنی به شرط عدم تطبیق بر افرادش مانند: الانسان نوع

و بعضهم يقول في هذه: إنها لتعريف العهد، فإن الأجناس أمور معهودة في الأذهان متميز، بعضها عن بعض و يقسم المعهود إلى شخص و جنس

نکته: نظریه برخی مانند ابن مالک درباره این قسم

فرق بین اسم معرف به ال عهد جنسی با اسم جنس

والفرق بين المعرف بـ[ال] هذه و بين اسم الجنس النكرة [تحو رجل] هو الفرق بين المقيد [نحو رقية مؤمنة] و المطلق [تحو رقية] و ذلك لأن

ذا الألف و اللام يدل على الماهية بقيد حضورها في الذهن

و اسم الجنس النكرة يدل على مطلق الماهية، لا باعتبار قيد

ص: {الرجل} یعنی ماهیت مرد که نزد مخاطب و متکلم حاضر در ذهن و معلوم و متصور است، و {رجل} یعنی صرف ماهیت مرد چه ماهیت آن تصور گردد و چه تصور نگردد

معرف به ال جنس لفظاً و معنا معرفه است اما علم جنس تنها لفظاً معرفه است اما معنا نکره است و با اسم جنس نکره تفاوتی از حیث معنا ندارد مثلاً اسد که اسم جنس نکره است با "اسامه" که علم جنس است از حیث معنا تفاوتی ندارد اما تفاوتشان تنها در لفظ است یعنی علم جنس می تواند مبتدا و ذوالحال و موصوف برای معرفه واقع شود به خلاف اسم جنس نکره؛ به عبارت قاضی تاج الدین در الاشباه و النظائر: علم بر دو قسم است: علم تحقیقی و علم تقدیری یعنی همانطور که عدل بر دو قسم تحقیقی و تقدیری است و عدل تقدیری در حقیقت عدل نیست همچنین علم جنس علم تقدیری است و در واقع اصلاً علم نیست بلکه با آن معامله علم در لفظ می شود؛ به حاشیه دامینی ص 204 لی 206 رجوع گردد